

چکیده

در طول حیات پربرکت حضرت محمد ﷺ از اسلام تنها یک قرائت واحد وجود داشت که منشاء آن عبارت بود از قرآن و سیره پیامبر. اما از همان آغازین ساعات ارتحال آن حضرت، به سرعت دو جریان در ایمان امت اسلامی پدید آمد جریان اول گروهی از اصحاب بودند که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده و به هر دلیل خلافت را مقوله‌ای دانستند که در دین از پیش برایش تکلیفی تعیین نشده و انتخاب خلیفه به نظر مردم بستگی دارد. گروه دوم از اصحاب نیز با تکیه بر دلائلی خلافت را تفسیر دیگری نموده و امامت را ادامه رسالت و نبوت دانسته و حضرت علی علیه السلام را کسی دانستند که به تصریح حضرت محمد ﷺ در ماجرای غدیر خم به امامت و جانشینی بعد از ایشان منصوب شدند. با اینهمه وجود قرائت‌های مختلف از دین، حتی در بحث امامت و خلافت فی نفسه نباید به تفرق و جدایی منجر شود.

سیره و روش حضرت علی علیه السلام در حوادث صدر اسلام و خلافت خلفای راشدین گواه بی‌بدیلی است برای اثبات مدعای این موضوع که آن حضرت به رغم اعتقاد به حقانیت خویش در امر جانشینی پیامبر ﷺ و بیان مکرر آن به عنوان یک دیدگاه اعتقادی، نه تنها در مقابل خلفا قرار نگرفتند بلکه با اقدامات شگفت‌انگیزی

و سعید خومحمدی

همچون بیعت با ابوبکر. ارائه مشورت‌های فراوان در مقاطع گوناگون به خلفاء، ترغیب پیروان خویش به همکاری با آنها، مشارکت در امور دیوانی، قضا و حتی جنگهای آن دوره، پذیرش چند بار جانشینی عمر در مدینه و اداره این شهر در غیاب خلیفه، تلاش زایدالوصف در مقابل ناراضیان خلیفه سوم و پرهیز دادن آنها از کشتن ایشان، تاجایی که حسین علیه السلام را در آستان دارالخلافه برای حفاظت از ورود ناراضیان به آنجا گماشتند، همه و همه گویای این نکته حساس و سرنوشت‌ساز بود که مبدا اختلاف‌های پیش آمده بر سر جانشینی به تفرقه و تضاد دشمنی میان مسلمانان منجر شود و سیره سایر امامان (صلوات الله علیهم اجمعین) نیز جز این نبود. آن بزرگواران ضمن بیان نظرات و اعتقادات خود و تعلیم آن به شاگردان فراوانی که در طول حیات پربرکت خویش تربیت می‌فرمودند، در حالیکه اعتقاداتشان با عقاید و نظرات دیگر عالمان مسلمان آن زمان، اختلاف اساسی داشت، همواره می‌کوشیدند این اختلاف‌ها به تفرقه و شقاق میان مسلمانان منجر نشود. ما به هیچ وجه شیوه طعن و لعن و ناسزاگویی در لسان این بزرگواران مشاهده نمی‌کنیم. عالمان روشن ضمیر، آگاه و معتقد به وحدت واقعی مسلمانان نیز در طول تاریخ اسلام همین سیره و روش را دنبال کرده‌اند. با اینهمه متأسفانه واقعیت تلخ این است که به

رغم این تلاش‌ها، تفرقه میان شیعه و سنی در دنیای اسلام، خصوصاً چند قرن اخیر، هم در میان عامه مردم و هم عالمان دینی جو غالب بوده است و البته که حاکمان هم از این شقاق نهایت استفاده را کرده‌اند و هم خود به آتش تفرقه و اختلاف دامن زده‌اند. کلید واژه‌ها: خلافت، امامت، سیره، تفرقه، وحدت، قرائت، عصبیت، اختلاف، ادب

قرائت دینی از وحدت اسلامی

منظور از قرائت دینی از وحدت، تفسیری است که عالمان دینی مذاهب مختلف اسلامی از وحدت ارائه می‌دهند. کم نتیجه بودن این قرائت در رسیدن به مقصد وحدت بیشتر ناشی از این نقیصه است که عالمان هر مذهب غالباً تفسیری از دین ارائه می‌دهند که تلقی مذهبی آنهاست و هر تفسیری غیر از آن را بر نمی‌تابند به این ترتیب وحدت یا اساساً موضوعیت پیدا نمی‌کند یا حداکثر به مقوله‌ای تشریفاتی و ظاهری تبدیل می‌شود. البته در طول تاریخ با عالمان مذهبی (اعم از شیعه و سنی) مواجه می‌شویم که حقیقتاً از وحدت، تفسیری دینی و مذهبی ارائه نموده و وجود مذاهب و قرائت‌های مختلف در کنار هم دستیابی به وحدت را نه تنها با حفظ اعتقادات پیروان هر مذهب مغایر ندانسته‌اند، بلکه وحدت را در عین کثرت دیده‌اند. از جمله مرحوم آیت الله

بروجردی رحمه الله که به رغم جو حاکم آنروز بر حوزه‌های شیعه، شجاعانه سخن از تقریب میان مذاهب اسلامی به میان آورده و به تأسیس دارالتقریب همت گماشتند به این قرائت از وحدت معتقد بودند. مرحوم علامه شهید آیت الله مطهری نیز از این منظر به وحدت می‌نگریستند و نه تنها قائل به ادغام مذاهب در یکدیگر و وحدت آنها نبودند. بلکه به اینکه تفسیری از وحدت ارائه شود که لازمه آن حفظ مشترکات تمامی مذاهب و کنار گذاشتن افتراقات آنها و در نتیجه اختراع مذهب جدید باشد نیز معتقد نبودند. ایشان وحدت را وحدت پیروان مذاهب مختلف می‌دانند که در عین اختلاف اعتقادی، فقهی و کلامی مذهبی، با اعتصام به پرچم توحید و نبوت و معاد و بسیاری اشتراکات میان مذاهب اسلامی، در برابر بیگانگان ید واحده می‌شوند. ایشان حتی بحث و استدلال و گفتگو در اصول و فروع را مانع وحدت مورد نظر نمی‌دانند ولی شیعه و سنی را به متانت در برابر هم، دروغ نگفتن و تهمت نزدن، مسخره نکردن منطق یکدیگر و بالاخره جریحه‌دار نکردن عواطف یکدیگر و عدم خروج از حدود منطق و استدلال دعوت می‌کنند.

بنابراین، گرچه با مشاهده این موارد نه چندان زیاد، دستیابی به وحدت اسلامی با قرائت دینی از آن، متمنع نیست ولی اولاً: همانگونه که گفته شد، غالباً و بیشتر علمای

دینی از وحدت «قرائت مذهبی» ارائه می‌دهند که به نقض غرض می‌انجامد. ثانیاً عصبیت‌های مذهبی حاد، قشری‌گری‌ها، عوام‌زدگی‌ها، ترس عالمان از صدور فتوای اصلاحی که در تقابل با احساسات و عواطف و عادات مردم قرار می‌گیرند عملاً محدوده و گستره نفوذ کلام معدود عالمان شجاع و آگاه را نیز تنگ نموده و رسیدن به مقصد را حتی در صورت امکان با دشواری‌های بسیار مواجه می‌سازد.

بنا به آنچه گفته شد، بستر تبدیل اختلاف به تفرقه را در صدر اسلام، سیاست یافتیم و اقدامات حضرت علی علیه السلام را نیز به عنوان قرائتی دینی از وحدت عنوان کردیم و نشان دادیم که چگونه ایشان هوشمندانه و صبورانه کوشیدند تا سیاست، عرصه تبدیل «اختلاف» و «تفرقه» نشود.

تنها حکومت شیعه جهان که خود را موظف به اجرای احکام مذهبی در مجموعه حکومت می‌داند و به اعلام آن نیز اقتضای حکومت می‌کند، نه تنها با برادران سنی مذهب خود در داخل کشور مشکلی ندارد، بلکه تمامی کوشش خود را در گسترش و تعمیق روابط با جهان اسلام مصروف داشته است.

به بعضی از برادران شیعه مذهب که برخی تعصبات به آنها اجازه نمی‌دهد به مقوله وحدت به عنوان یک ضرورت حفظ اصل اسلام فکر کنند با صراحت و اطمینان عرض می‌شود: تنها راه سربلندی شیعه که

البته در مقیاس جهانی نسبت به اهل سنت در اقلیت است، پذیرش و عمل به راهبرد «وحدت اسلامی و دینی» می باشد.

ایران به عنوان مهد تشیع و تنها دولت شیعی، زمانی می تواند در جهان سرفراز باشد که عملاً نشان دهد آزادسازی نیروی بالقوه عظیم موجود در ملت ها و دولت های اسلامی و احیای مجدد عظمت و تمدن اسلامی در گرو «وحدت اسلامی» است و برای نیل به این هدف مهم از هیچ تلاشی در حفظ حقوق برادران اهل سنت در داخل کشور و گسترش روابط با مسلمانان جهان با ارائه سیاست تشنج زدایی دریغ نمی ورزد.

ارائه چنین تصویری از یک دولت شیعه، یقیناً اهل سنت ایران و مسلمانان شیعه و سنی جهان را شیفته خود می سازد.

چه عزتی برای دولت و ملت شیعه ایران بالاتر از این که با برداشتن گام های بلند و استوار به سوی وحدت مسلمین، جهان و اسلام به وجود و قدرت او افتخار کند و به یاری او دل ببندد؟

سرسخن

وحدت مقوله ای است که از دیرباز در فرهنگ دینی کشورهای اسلامی وارد شده و به مرور جایگاه ویژه ای یافته است. عالمان و روشنفکران دینی شیعه و سنی، خصوصاً طی چند قرن گذشته با مشاهده دسیسه های گوناگون استعمار در دامن زدن

به آتش تفرقه و جدایی میان دولت ها و ملت های اسلامی، بیش از هر زمان کوشش خود را در این زمینه مصروف داشته اند اما به واقع هنوز نه ابعاد مختلف تفرقه به عنوان تهدیدی جدی علیه اسلام و مسلمین مورد توجه قرار گرفته و نه مفهوم وحدت به عنوان مهمترین راز و رمز گریز از این خطر و تهدید عمیقاً درک شده است. هدف از این نوشتار مختصر بازنمایی اجمالی از وفاق شیعه و سنی در کتاب مقدس و پربار «نهج البلاغه» می باشد.

اتحاد میان مسلمین به معنی نزدیک شدن فرقه های اسلامی به یکدیگر، با حفظ کیان و ماهیت آنهاست و این به معنی تحفظ بر اصول مشترک و آزاد گذاردن و معذور داشتن هر فرقه در فروع خاصه خود آن است. به معنی عدم نزاع و درگیری فرقه ها و اطلاع همگان از عقاید یکدیگر و بی تفاوت بودن و حساسیت نشان ندادن در برابر فرقه دیگر نسبت به مختصات آن فرقه است.

و راه رسیدن به این هدف، تکیه کردن بر عقل و منطق و دوری گزیدن از احساسات زودگذر و تعصبات غیر قابل کنترل است.

اینک در رابطه با این موضوع، کتاب شریف «نهج البلاغه» را می گشایم و این سخن علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در وصف اسلام می بینیم:

«لانه اسم سلامة و جماع کرامة»^(۱)

اسلام نام سلامت است و مجمع کرامت.

اسلام از سلامت مشتق است، روح و جوهر اسلام با سلامت آمیخته گشته و تمام کرامت های انسانی در آن گرد آمده است، بنابراین مردمی که زیر لوای اسلام گرد آمده اند، باید با یک دیگر با سلامت زندگی کنند و کرامت و شرافت ذاتی خویش را همواره درخشان و تابنده نگه دارند.

مردمی که در موضوع خدا، دین، رسول، قبله و کتاب که سنگ بنیادین عقیده آنهاست، توافق دارند و خداوند متعال، طی یک هزار و چهار صد سال، سنگ های بنیادین عقیده آنان را از تأثیر نفوذ عوامل بیگانه، مصون و محفوظ داشته است، باید همواره به اصول و سنگ های بنیادین عقیده خود فکر کنند، و آنها را عوامل خلل ناپذیر اتحاد و همبستگی و تعاضد خود دانند.

مسلمین باید قرآن را که میلیون ها نسخه خطی و چاپی بدون تحریف آن موجود است، و همگی به اصالت و صحت آن اعتراف دارند، و در هر خانه ای لااقل یک نسخه از آن موجود است، جلو روی خود بکشایند و دیده و فکر خود را بر آیه شریف «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»^(۲) دقیق کنند و بدانند که این آیه شریفه، با تمام کلمات و حروفش به عقیده همه آنها، وحی الهی است، و خداوند رحمان، در این آیه شریفه، راه عزت و سعادت و کمال و سلامت را به آنها نشان می دهد. صفحه دیگر را بکشایند و آیه «ولا تنازعوا فتفشلوا و

تذهب ریحکم»^(۳) را بنگرند و بدانند که این آیه هم با تمام عبارات و حروفش، مورد تصدیق همگان است.

صفحه دیگر را بکشایند و آیه شریفه «انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم»^(۴) را ببینند، صفحه دیگر را بکشایند و آیه «ان هذه امتکم امة واحدة»^(۵) را ببینند، و بلکه هر صفحه ای را که بکشایند و هر سوره ای را که بخوانند، آیه ای را می بینند که با صراحت یا اشارت به آنها می گوید: اتحاد و ائتلاف، عامل اعتلاء و پیروزی و اختلاف و پراکندگی عامل سقوط و بدبختی است.

خوشبختانه، نه تنها قرآن، بلکه سنت پیغمبر، عبارات نهج البلاغه، اخبار و روایات عترت و آل، که مورد اتفاق تمام، یا بیشتر مسلمین است، همین اکسیر کرامت و رمز سعادت را برای ما توضیح می دهد و تبیین می کند.

رسول گرامی ما می فرماید:

۱- مؤمنان در دوستی و رحمت و عطفوت به یکدیگر، مانند اعضاء پیکر یک انسانند: هرگاه عضوی رنجور و دردمند گردد، اعضاء دیگر هم از بیدار خوابی و سوزش تب، متأثر گردند.^(۶) سعدی شیرازی، همین حدیث را با تغییر و تحریفی^(۷) به نظم آورده، گوید:

بنی آدم اعضاء یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

۲- کسی که به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست.^(۸)

۳- کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین کناره گیرد، (و در آنحال بمیرد) مرگش در حال جاهلیت (عدم اسلام) است.^(۹)

۴- آنحضرت به اصحابش فرمود: می‌خواهید به شما عملی معرفی کنم که ثوابش از نماز و روزه و صدقه بیشتر باشد؟ گفتند: آری. فرمود: آن عمل اصلاح میان مردم است و بدانید که فساد انگیزی، موجب هلاکت است.^(۱۰)

علاوه بر قرآن و سنت و روایت، تمام دستورات اجتماعی اسلامی، بدون استثناء، در هر موردی که امری به نحوی وجوب یا استحباب دارد، هدف و نتیجه نهائی آن، ایجاد محبت و الفت و برادری و اتحاد میان مسلمین است. مانند امر به نماز جمعه و جماعت، سلام کردن، مصالحه، معانقه، بوسیدن، تبسم، ادخال سرور، مشورت، نصیحت، تعاون، اصلاح ذات البین، نظافت، امانت، عدالت، صداقت، مواسات، ترحم، عظوفت، احسان به والدین، صلۀ رحم، مراعات حق همسایه و هم صحبت، نوازش ایثار، ضیافت، قضاء حوائج مؤمنین، حسن معاشرت، مطایبه و مزاح، بدرقه و استقبال مسافر رفتن، هدیه و سوغات بردن، عیادت

مريض، تشیع جنازه، تسلیت مصیبت دیده، تواضع، کظم غیظ، زکوة، انفاق، دعا کردن به مؤمنین و سپاسگزاری از محسنین.

به طور کلی از هر عملی یا صفتی که به نحو حرمت یا کراهت، نهی فرموده است، به منظور جلوگیری از پراکندگی و اختلاف و درگیری و نزاع میان مسلمین است؛ مانند نهی از گمان بد، تجسس، دروغ، غیبت، ناسزا گفتن، تکبر، خودخواهی، استبداد و خودمحوری، مسخره کردن، نکوهش، گذاردن ألقاب بد روی دیگران، سرزنش، تحقیر، استخفاف، شامت، قطع رحم، عقوق والدین، سخن چینی، خدعه و تزویر، غش، کم فروشی، احتکار، طمع، ریا و تظاهر، ستم و تجاوز، نفاق، حسد، کینه توزی، خشونت، مجادله به باطل، خلف وعده، تعصب بیجا و نسبت ناروا.

خوشبختانه تمام این موارد، در کتب اربعۀ شیعه و صحاح ستۀ اهل سنت موجود است و همه مؤلفین، این اعمال و صفات را به همین عبارات یا نظیر و مرادف آن، مطرح کرده و ذیل هر عنوان، چند آیه قرآن یا حدیث و عباراتی از نهج البلاغه یا اخبار دیگر را ذکر می‌کنند.

ما در این مقال تنها به توضیح و تبیین بخشی از کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه در ارتباط با اهمیت وحدت اسلامی و زیان تفرق و اختلاف می‌پردازیم و آنها را در یازده

بخش مطرح می‌کنیم:

۱- علی علیه السلام، بزرگ‌ترین دستاورد نبوت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را، ایجاد الفت و اتحاد، در میان مردمی متفرق و پراکنده می‌داند، مردمی که در اثر تعصبات بیجا، به جان هم افتاده بودند و بر لب پرتگاه سقوط و اضمحلال بودند، و نبی اکرم صلی الله علیه و آله در اثر تعالیم حیات بخش اسلام، همگان را به خدای واحد متوجه ساخت و آنان را در جماعات و مجالس در یک صف قرار دارد، امتیازات موهوم را از میان برداشت و سیاه و سفید و عرب و عجم، فقیر و غنی، شریف و وضع، همه و همه را فرزندان یک پدر و مادر معرفی کرد و فضیلت و امتیاز را تنها به تقوی و علم و مجاهدت دانست که در اثر کوشش و ریاضت بدست آید، نه به مال و ثروت و نژاد و رنگ و حسب و نسب که در اثر بخت و اتفاق پیدا شود.

علی علیه السلام به اصحابش گوشزد می‌کند، که قدر این نعمت عظمای الهی را بدانند، نعمتی که قرآن کریم درباره آن می‌فرماید: «نعمت خدا را بیاد آورید: شما دشمن یکدیگر بودید، او میان دلهای شما الفت داد، از نعمت خدا بود که برادر یکدیگر شدید، بر لب پرتگاه آتش بودید که خدا نجاتتان داد.»^(۱۱) قدر این نعمت بشناسید و پس از الفت و اتحاد به تفرق و اختلاف نگرائید. علی علیه السلام در خطبه‌ای که برخی از فضائل نبی اکرم صلی الله علیه و آله را نقل می‌کند می‌فرماید:

(الف) دلهای نیکوکاران شیفته او گشت، عنان دیده‌ها بسوی او متوجه شد، به برکت وجودش، خداوند کینه‌های دیرینه را دفن کرد، شعله‌های عداوت را فرو نشاند و مردم را با یکدیگر الفت داد و برادر ساخت.^(۱۲) (ب) پیغمبر صلی الله علیه و آله برای انجام فرمان خدا قیام کرد، رسالت پروردگارش را ابلاغ نمود، خداوند به وسیله او گسیختگی‌ها را التیام داد، فاصله‌ها را پیوستگی بخشید، بین خویشان، یگانگی برقرار ساخت، بعد از آنکه در سینه‌ها، آتش دشمنی و در دلهای کینه برافروخته جایگزین بود.^(۱۳)

(ج) خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، تا به وعده خود وفا کند و باب نبوت مسدود سازد. از سایر پیامبران به نبوت او اقرار گرفته بود. نشانه‌های نبوتش آشکار و میلادش مبارک بود. در آن زمان مردم روی زمین، دارای مذاهب گوناگون بودند. هواهای پریشان داشتند و جمعیت‌هایی مشتت بودند: دسته‌ای خدا را به مخلوق تشبیه می‌کردند، گروهی ملحد بودند و جمعی معبودهای دیگری غیر از خدای یگانه داشتند؛ اما خداوند متعال، به برکت وجود آن حضرت، آنان را از گمراهی برهانید و از نادانی نجات بخشید.^(۱۴)

۲- اتحاد و الفت امت اسلامی، تا آنجا اهمیت دارد، که خداوند سبحان، بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مردم را بدون سرپرست و سربخود، رها نمی‌کند، تا رشته

تا شما مانند کيفرديدگان نشويد.»

هنگامي که در تفاوت حال خوب و بدشان فکر کرديد، به کارهائي بپسديد که موجب عزّت و شوکت ايشان گشت: دشمنانشان رانده و دور شدند، عافيت به سوي آنها کشيده شد، نعمت خدا در اختيارشان بود و رشته کرامتشان پيوستگي يافت.

و آن امور که موجب عزت و شوکتشان گشت: دوري گزیدن از تفرق و پراکندگي و همت گماشتن و توصيه و ترغيب يکديگر به رعايت اتحاد و اتفاق بود. از هر امري که ستون فقراتشان را می شکست و قدرتشان را سست می کرد، اجتناب ورزیدند، مانند کينه توزي، بخل، حسادت، ناهمفکري، پشت کردن و دوري گزیدن از يکديگر...

بنگرید چه حالي داشتند هنگامي که با هم مجتمع بودند، هدف و آرمانشان يک چيز بود، دلهاشان هماهنگ و موافق، دستها و شمشيرهاشان در يک مسير بود، بصيرتي کافي داشتند و تصميم ها در يک جهت بود. آيا وقتی چنين بودند، فرمانرواي اقطار جهان و مالک رقاب عالميان نبودند؟ و باز توجه کنيد آخر کار چه حالي داشتند هنگامي که بين آنها تشّت و پراکندگي پيدا شد. اختلاف کلمه و ناهمدلي پيدا کردند، به گروه هاي مختلف تقسيم شدند و با يکديگر به جنگ برخاستند. آن هنگام خداوند حکيم، خلعت دولت و کرامت از تشّان

اتحاد و اتفاقي را که در اثر ايشار و فداکاريهاي پيغمبر ﷺ و بهترين رجال مؤمن و متعهد تاريخ، پديد آمده است، سفهاء امت نگسلند و پاره نکنند و به جاهليت و توخّش نخستين باز نگردند.

خداوند رحمان، پس از پيغمبر اکرم ﷺ، والي و خليفه ئي برای مردم، مقرر داشته است. علي عليه السلام درباره لزوم مطلق والي فرموده است:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (۱۵)

به ناچار در ميان مردم فرمانروائي نيك يا بد، بايد وجود داشته باشد، و علت غائي و هدف اساسي وجود والي الهی را، تداوم اتحاد و الفت و بقاء عز و شوکت دين بيان می کند و می فرمايد:

«از بزرگ ترين حقوقی که خداوند ميان بندگان خویش، مقرر داشت، حق والي بر رعيت و حق رعيت بر والي است. فريضه ای که خداوند برای هر يک از زمامداران و رعایا بر دیگری مقرر کرد و آنرا وسيله تداوم الفت و شوکت دين ساخت.» (۱۶)

۳- علي عليه السلام، بزرگ ترين عامل عزت و سرافرازي امتهاي پيشين را اتحاد و اتفاق آنان می داند و بالاترين عامل شکست و ذلت و سقوط ايشان را تفرقه و جدائي و اختلاف آنها بيان می کند؛ در آنجا که می فرمايد:

«از وبال و کيفرهائي که در اثر کردار زشت و اعمال ناپسند، به امتهاي پيشين رسيد، بر حذر باشيد و حالات آنها را در نعمت و نعمت بيباد آوريد؛

نجم المدينه

شماره ۱۵ و ۱۶

۴۸

بیرون کرد. نعمت فراوان خویش، از ایشان بگرفت و سرگذشت و داستان‌شان را برای عبرت گیرندگان شما به جای گذاشت.

از سرگذشت فرزندان اسماعیل و پسران اسحاق و بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) عبرت گیرید که چقدر وقایع جهان با هم شبیه است و چه اندازه مثالها به هم نزدیک. دوران پراکندگی و تشتت عرب را وقتی که زیر سلطه دولت‌های ایران و روم بودند، در نظر مجسم کنید، که چگونه آنانرا از کشتزارهای متعدد، از کنار رود دجله و فرات و مواضع سبز و خرم بیرون راندند و به جایی که جز علف کوهی نروید و تندباد بوزد و زندگی به سختی گذرد، کوچ دادند و ایشان را در آن بیابانها، مسکین و بینوا، با شتران زخم‌دار هم‌نشین کردند (شغلشان ساربانی و خوراکشان شیر شتر و لباسشان پشم شتر بود) خوارترین امت‌ها بودند و در بی حاصل‌ترین سرزمین‌ها جایگزین. نه کسی داشتند که آنان را به حق دعوت کند و در پناهش روند و نه سایه الفت و اتحادی داشتند که به عزت و شوکتش تکیه نمایند. اوضاع مضطرب، نیروها و پراکنده و کثرتی متفرق بودند. گرفتار بلائی دشوار و در نادانی غوطه‌ور بودند، دخترها را زنده به گور می‌کردند، بتها را می‌پرستیدند، رشته خویشاوندی را بریده و غارت همه جانبه بود.

سپس بنگرید به نعمت‌هایی که خداوند

متعال، هنگام بعثت پیغمبر اسلام به آنان ارزانی داشت. اطاعت آنانرا با آئین خود پیوند داد و با دعوتش آنها را متحد ساخت. آن هنگام نعمت الهی پر و بال کرامت خود بر آنها بگسترده و سیل تنعم به سوی آنان جاری شد و آئین حق با تمام برکاتش آنها را دربرگرفت، در ناز و نعمت فرو رفتند و زندگانی خوش و خرمی پیدا کردند. در سایه قدرت کامل، امورشان استوار و در کنف عزتی پیروز قرار گرفتند، حکومتی ثابت و پایدار نصیبشان گردید، حاکم و زمامدار جهانیان شدند و سلاطین روی زمین گشتند، مالک و فرمانفرمای کسانی شدند که قبلاً بر آنها حکومت می‌کردند و قوانین و احکام را درباره کسانی به اجراء گذاردند که قبلاً محکوم قوانین آنها بودند. کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنانرا نداشت و احدی خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند.

ولی به هوش باشید و بدانید که شما از ریسمان طاعت خداوند دست کشیده و با تجدید رسوم جاهلیت (که همان تفرق و تعصب است) در محکم الهی را درهم شکسته‌اید.

خداوند بر این امت منت نهاد که پیوند الفت و اتحاد، بین آنان ایجاد نمود که در سایه اش زندگی کنند و در پناهش آسایش گزینند، الفت و اتحاد نعمتی است که احدی نمی‌تواند بهائی برایش تعیین کند، زیرا از

هر بهائی افزونتر و از هر گرانقدری،
گرانقدرتر است. (۱۷)

چنانکه خداوند متعال فرمود:

«خداوند میان دل‌های ایشان الفت داد، تو اگر
تمام اموال روی زمین را در این راه انفاق می‌کردی،
نمی‌توانستی میان دل‌های ایشان، ایجاد الفت کنی،
ولی خدا میان آنها ایجاد الفت کرده او توانا و حکیم
است.» (۱۸)

۴- خداوند به مردمی که با یکدیگر
اختلاف و دوگانگی دارند، هیچ‌گونه خیر و
سعادت عطا نمی‌کند، نه به گذشتگان داده
است، نه به حاضرین و نه به آیندگان خواهد
داد.

علی‌علیه السلام در این باره می‌فرماید:
خداوند سبحان، به هیچ‌کس از پیشینیان و
بازماندگان آنها در اثر تفرق و جدائی خیری عطا
نکرد. (۱۹)

مردمی که در اثر افکار موهوم، با
هم‌کیشان و برادران خود قهر نموده، صفا و
صمیمیت زندگی را به‌کدورت و نقار تبدیل
می‌کنند، به خیال خام خویش، می‌خواهند از
این راه بهره‌ی برگیرند و سودی ببرند.

علی‌علیه السلام، با کمال صراحت و صداقت به
ایشان گوشزد می‌کند که پندار شما باطل
است و راهی که می‌روید خلاف مقصود
است، شما سرانجام به هدف و نتیجه‌ای
می‌رسید که آنرا نمی‌خواهید و ضدمطلوب
شماست. بیدار شوید و بخود آئید.

۵- هر چند مردمی، اتحاد و انفاق را

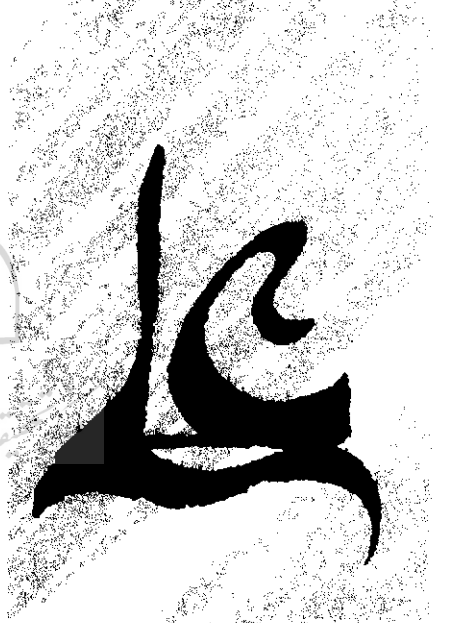
دوست نداشته باشند و قلباً به آن معتقد
نباشند و آنرا ناخوش دارند، باز هم اگر با
هم‌کیشان خود توافق و تراضی کنند، برای
آنها بهتر است و به خیر و صلاحشان
نزدیکتر، تا آنکه به اختلاف و تفرق‌گرایی
علی‌علیه السلام در این باره می‌فرماید:

از تلّون در دین خدا بهره‌ییزد، زیرا اجتماع
کردن بر امر حقی که آنرا ناخوش و ناپسند می‌دارید،
بهتر است از پراکندگی و اختلاف در امر باطلی که
آنها دوست می‌دارید. (۲۰)

یعنی دین اسلام را که همان دین منتخب
الهی است به شعبه‌ها و گروه‌های مختلف
تقسیم نکنید. هر چند از هم‌کیشان خود
ناراضی باشید و خط مشی آنانرا نپسندید،
زیرا سازش با همان مردم و همان خط
اصیل، با کراهت و عدم رضایت، بهتر است
از اینکه از هم‌کیشان خود جدا شوید و
خط مشی دیگری انتخاب کنید، یعنی در
این صورت سکوت کردن و رفتن به راه حق
منتخب خویش، بهتر است از جبهه مخالف
گرفتن و رو در رو ایستادن، در صورتی که
توانید آنان را به راه حق بکشانید.

در اینجا اگر بگوئید: متأسفانه پدران و
اجداد گذشته ما، سخن امیر مؤمنان را
نشنیدند و فرقه‌سازی کردند و اسلام واحد را
به بیش از هفتاد شعبه تقسیم کردند و ما
اکنون به سوء عاقبت و وبال‌کردار زشت
آنها گرفتار شده‌ایم، در پاسخ باید عرض
کنم: اولاً اختلاف سلیقه و برداشت‌های

مستفاوت از قرآن و سنت، غیر از مذهب‌سازی و ایجاد اختلاف است، نکند که ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد و همچنین خلفاء راشدین، با یک‌دیگر آنقدر اختلاف نداشتند که پیروان آنها دارند. ثانیاً بر فرض اینکه ائمه اربعه مثلاً قصد مذهب‌سازی داشته‌اند. ما نباید در این زمان نبش قبر کنیم و مسائل اختلافی مرده را زنده



کنیم و مطرح‌سازیم. در سطور آینده در این باره بیشتر توضیح می‌دهم.

۶- درباره زیان تفرق و اختلاف و مبارزه با کسی که می‌خواهد شق عصای مسلمین کند و میان آنها پراکندگی ایجاد نماید، علی‌علیه، آخرین سخن را می‌گوید و با کمال صراحت، فتنه‌انگیز و تفرقه‌افکن را مستوجب قتل می‌داند، حتی از خودش

شروع می‌کند و نه تنها تفرقه افکندن عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی می‌داند، بلکه حتی کسی را که شعار تفرقه دهد سزاوار قتل می‌داند. در این باره چنین می‌فرماید:

«رأى اکثریت بزرگان اسلام را پیروی کنید که دست خدا بر سر جماعت است. از تکروی و کناره‌گیری بپرهیزید که کناره‌گیرنده از جماعت نصیب شیطان است، چنانکه گوسفند کناره‌گیرنده از گله و چوپان نصیب گرگ. بدانید و آگاه باشید: هر کس شعار تفرقه دهد سزاوار قتل است، او را بکشید، هر چند این شعار از زیر عمامه و از دهان من خارج شود.» (۲۱)

پیداست که شعار تفرقه موجب فتنه می‌شود و خداوند سبحان در قرآن کریمش فرموده است:

«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (۲۲)

فتنه‌انگیزی از کشتن بدتر است، زیرا فتنه‌انگیزی مردم را زجرکش می‌کند، البته تشخیص شعار فتنه‌انگیز به عهده فقیه عادل است.

۷- کسانی که تفرقه می‌افکنند و گروه تراشی می‌کنند، ممکن است به خیال واهی خویش کردار زشت خود را توجیه کنند و از آیات قرآن هم برای آن دلیل بیاورند. لیکن علی‌علیه، عمل و توجیه آنان را به نحو بارز و مشخصی مجسم نموده، می‌فرماید:

آن مردم برای ایجاد تفرقه مجتمع و متحد می‌شوند. از جماعت مسلمین جدا می‌گردند. گویند

ایشان پیشوای قرآنند، نه آنکه قرآن امام و پیشوای ایشان باشد. (۲۳)

در این جمله امام علیه السلام به نکته دقیق و لطیفی اشاره می‌کند: کسانی که قرآن را وحی منزل الهی می‌دانند و به آن استناد می‌کنند، می‌بایست ذهن خود را از مسموعات و خواندنیهای پیشین بشویند و با ذهنی صاف و طبیعی و پاک، در برابر حقایق قرآن قرار گیرند و سپس برداشت خود را از حقایق قرآن، با عقاید و مذاهب دیگر، تطبیق دهند، تا معلوم شود، چه مقدار از آن عقاید و مذاهب، مطابق قرآنست و چه مقدار مخالف، و کسانی که برعکس عمل می‌کنند، یعنی برای مذهب‌سازی و ایجاد تفرقه جمع می‌شوند و عقیده و نظر می‌سازند و سپس می‌خواهند آیات قرآن را با عقیده خود تطبیق دهند و توجیه کنند، اینان در حقیقت عقیده و نظر خود را بر قرآن تحمیل نموده و می‌خواهند عقیده آنان امام باشد و قرآن مأموم و تابع.

۸- زمانی که دیگران در لابراتوارها برای تشریح و آزمایش نشستند و در سمینارها برای بررسی و تحقیق و در کلاسها و آکادمیها برای بحث و تدریس و نتیجه آن شد که بر اعماق دریاها و فضای لایستناهی مسلط شدند، دنیا را روشن کردند، دردها و دواها را شناختند و تمام جهان را با استقلال صدا و صوت و رنگ به یکدیگر متصل ساختند، برخی از مسلمین در مجالس

نشستند و در بهشتی بودن یا دوزخی بودن برخی از صحابه علیهم السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله بحث و تحقیق کردند؛ صحابه‌ای که چهارده قرن پیش مرده‌اند و خداوند مکان آنان را در بهشت یا دوزخ معین کرده و اکنون هم یا معذبند و یا متنعم. گاهی نتیجه اینگونه مباحث، پیدا شدن آرائی متعدد بود و گاهی به مجادله و منازعه هم می‌رسید، در صورتی که هیچ یک از طرفین بحث، مدعای خود را به سند تاریخی و روایی معتبری مستند نمی‌کرد و شاید مدارک اصیل و معتبر مباحث اینان، نزد همان بیگانگانی بود که در کلاس‌ها و آکادمیها، بحث و تحقیق می‌کردند. آخر اگر مدعای ایشان مستند به اصل صحیح و معتبری می‌بود که در یک مسأله چند قول پیدا نمی‌شد. منشأ پیدا شدن اقوال مختلف، یا مجعول و مخدوش بودن سند است یا اعمال تعصب و تبعیت از تقلید؛ و احساس تعجب اینجا بود که هر یک از شیعه و سنی که مثلاً به بحث و جدل می‌پرداختند، چون محقق نبودند، قبول داشتند که اگر سنی هم در خانواده و محیط تشیع بزرگ می‌شد، امروز مانند شیعه فکر می‌کرد و بلکه مانند شیعه استدلال می‌نمود و همچنین شیعه اگر در محیط سنت رشد می‌کرد، امروز مانند سنی فکر می‌کرد. با وجود این هر یک از آنها بر عقیده خود تا آخرین لحظه عمر اصرار و پافشاری می‌کرد، و تعجب بیش‌تر در این بود که مدارک صحیح و معتبری که

مورد قبول طرفین است ایشانرا از این مباحث منع می نمود.

موضوع مقال ما نهج البلاغه است، لذا ادله خویش را از این کتاب شریف می آوریم:

(الف) علی علیه السلام، درباره عثمان و قاتلین او اظهار نظری می کند و هر دو طرف را مرتکب لغزش و خطا می داند: عثمان را استبدادگر و قاتلینش را ناشکیبا و کم تحمل می خواند و در آخر می فرماید:

«خداوند میان مستبد و کم تحمل حکومت می کند.» (۲۳)

یعنی شما مکان آنها را در بهشت یا دوزخ معین نکنید که این کار را خدا کرده است.

(ب) در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشته است، به مناسبتی از مزارع فدک یاد می کند و می نویسد:

«آری، از تمام زمین های زیر این آسمان تنها فدک در اختیار ما بود. قومی سخاوت کرده و قومی بخل ورزیدند و خدا بهترین داور است (میان ما که سخاوت کردیم و گذشتیم و دیگری که بخل کردند و از ما گرفتند) مرا به فدک و غیر فدک چکار؟ که جایگاه حتمی انسان گور است. فردا در آنجا پنهان می شود. در تاریکی قبر اخبار و آثار انسان محو و ناپدید می گردد. گودائی که هر چند وسیعش گیرند و دست گورکن گشادش کند، ریزش سنگ و کلوخ فشارش دهد و رخنه ها و گشادیهایش را مسدود کند.» (۲۵)

(ج) درباره خوارج هنگامی که بر او

خروج کرده و به مبارزه اش برخاستند می فرماید:

«من حکومت خدا را درباره شما انتظار دارم.» (۲۶)

(د) پس از جنگ جمل درباره عایشه اظهار نظری می کند و در آخر می فرماید:

با وجود آنچه گفتم، عایشه احترام نخستینش را دارد و حسابش با خداست. (۲۷)

در نامه ای که به معاویه نوشته است، این جمله را یاد آور می شود که:

«حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین» (۲۸)

تا خدا میان من و شما حکم کند و او بهترین داور است.

پس در صورتی که خود امیر مؤمنان علیه السلام، داوری نسبت به عایشه و معاویه و عثمان و گیرندگان فدک را به خدا واگذار می کند و داوری خدا را بهتر از داوری من و شما می داند، چرا ما باید وقت خود را صرف کنیم و به مباحثی که به ما مربوط نیست، پردازیم. ما باید در اعمال و اقوالی که موجب بهشتی شدن و دوزخی شدن انسان می شود بحث کنیم و موازین و معیارهای اسلامی را در کیفر و پاداش بشناسیم و سپس عمل کنیم، که این مهمتر است و لازمتر.

۹- علی بن ابیطالب علیه السلام که خود این نصایح سعادت بخش را به مردم زمان خود و تمام مسلمین می دهد، نصایحی که اگر پدران ما می شنیدند، هیچگونه درگیری و

نزاعی نداشتند و روز بروز بر عزّت و سعادت آنان افزوده می‌گشت و ما امروز وارث آن رفاه و سعادت‌ها بودیم، خودش هم نخستین کسی بود که به سخن خویش عمل می‌کرد. علی علیه السلام برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت. ایشان همچنان ناکامیها و ناروایی‌ها را تحمل می‌کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شئون خویش مقدم می‌داشت.

خوب است در اینجا قلم را به دست یکی از برادران اهل سنت: «عبدالمتعال صعیدی»، استاد دانشگاه «الازهر» دهم که در مقاله‌ای به عنوان «علی بن ابیطالب و تقریب بین مذاهب» می‌نویسد:

این فضیلت بزرگی برای علی بن ابیطالب علیه السلام است که اولین بنیانگذار تقریب بین مذاهب بود تا اختلاف رأی و نظر، موجب تفرق و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوایف مختلف، برپا نشود؛ بلکه با وجود اختلاف نظر، وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و برادروار زندگی نمایند و هر کس یا برادرش را نسبت به رأی و نظرش، آزاد گذارد، چه اینکه هر صاحب نظری یا نظرش صائب است و مأجور یا برخاست و معذور یا برادرش به نحو شایسته‌ای درباره موضوع اختلافی به بحث و گفتگو پردازد، به طوریکه تعصبی نباشد؛ بلکه مقصود از بحث، رسیدن به

حقیقت باشد، نه غلبه و پیروزی و این یکی از فضائل علی است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و قرابتش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سبقتش در ایمان کمتر نیست. او بود که جهاد به رأی و جهاد به مال و جهاد به شمشیر کرد - سپس توضیح می‌دهد - که نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف بر سر خلافت بود و علی علیه السلام با آنکه می‌دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ‌گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد، هنگام اختلاف رأی باشد و چون با اصرار مسلمین به خلافت رسید، هیچکس را ملزم به قبول خلافتش نکرد و با یاران خود آنقدر روح گذشت و مناعت داشت که علیه خوارج حکم نمی‌نمود تا وقتی که شمشیر به رویش کشیدند و دستور داد از قاتلش به خوبی پذیرائی کنند و بیش از یک ضربه به او نزنند. (۲۹)

در نامه‌ای به ابوموسی اشعری می‌نویسد:
بدانکه هیچ کس، نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و ایجاد الفت و اتحاد میان آنها، از من راغب‌تر و حریص‌تر نیست، من از این کار خویش، پاداش نیک و عاقبت شایسته را از خداوند متعال خواستارم و به آنچه تعهد کرده‌ام وفا خواهم کرد. (۳۰)

در خطبه «شش‌شقیه» که مشهورترین قسمت نهج البلاغه است و علاوه بر آنکه دانشمندانی از اهل سنت مانند ابن ابی

الحدید، محمد عبده، فخر رازی، ملا سعد تفتازانی، قاضی یوسف، محیی الدین خیاط، آنرا شرح کرده‌اند، ابن اثیر و فیروز آبادی در کلمه «شقشقیه» این خطبه را از کلمات علی علیه السلام دانسته‌اند. امام علیه السلام در اول خطبه، گسله و شکایاتی از خلفاء پیشین خود می‌نماید و آنرا به صفاتی معرفی می‌کند که تاریخ و روایات هم وجود آن صفات را در آنان تأیید می‌کند. در اواسط خطبه مردی روستائی پیش آمد و نامه‌ای به حضرت داد. حضرت مشغول خواندن نامه شد و از ادامه سخن منصرف گشت. ابن عباس که در آن مجلس حاضر بود، گفت: دنباله سخن را ادامه دهید. امام علیه السلام جمله معروف «شقشقه هدرت ثم قرت» ^(۳۱) را فرمود و به سخن خود ادامه نداد. گویا علی علیه السلام می‌خواهد بفرماید: با وجود آنکه، آنچه گفتیم یک حقیقت تاریخی است، ولی توضیح و ادامه آن را خوش ندارم، زیرا یادآوری این مطلب، ایجاد کدورت می‌کند، جریانی بود که گذشت و تمام شد، آن سه تن مردند و روز قیامت و محکمه عدلی هست و خدا بهترین داور است. شما دنبال این مطالب را نگیرید و از آن سؤال نکنید و درباره آن به بحث و گفتگو نپردازید.

روشن‌تر از خطبه شقشقیه، در مطرح نکردن امور اختلاف‌انگیز پاسخی است که امام علیه السلام به مرد اسدی می‌دهد: مردی که از قبیله بنی اسد بود و با حضرتش خویشاوندی

سببی داشت، روزی از وی پرسید با اینکه شما (بنی هاشم) به مقام خلافت از دیگران سزاوارتر بودید، چگونه شد که شما را کنار زدند؟

در پاسخ فرمود:

ای برادر اسدی! تو تنگ دهانت شل است و اسبت را سر خود رها می‌کنی (سؤال بیجا می‌کنی و نسنجیده و بی‌موقع سخن می‌گوئی) ولی در عین حال با من خویشی داری و حق پرسشست محترم است. اکنون که می‌خواهی بدانی، بدان که: برتری جوئی آنها بر ما، با وجود شرافت خانوادگی و قرابت و نزدیکی که ما به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتیم، برای این بود که. مقام خلافت مطلوب و محبوبست، قومی بخل ورزیدند (و آنرا تصاحب کردند) و قومی سخاوت کردند (از آن گذشتند) حاکم خداست و بازگشت همگان در قیامت به سوی اوست - سپس به شعری از امرؤ القیس استشهاد کرد که حاصلش اینست: «سخن از گذشتگان را بگذار و از آنچه امروز با آن مواجه هستیم، یعنی معاویه و جنگ با شامیان بگوی» - بعد از قرائت شعر چنین ادامه داد: بیا و داستان شگفت‌انگیز پسر ابوسفیان را ببین، که روزگار مرا پس از گریه به خنده انداخت، از روزگار عجب نیست، که او شگفتیها و کجی‌های بسیار دارد، آنها (شامیان) کوشیدند تا نور خدا را که از منبعش می‌درخشید، خاموش سازند و فوران چشمه الهی را سد کنند و آب میان من و خود را گل‌آلود نمایند (کشتن عثمان را به من نسبت دادند). اگر مشکلات موجود برطرف گردد، آنرا به راه خالص حق برم و اگر صورت دیگری یافت (من کشته شدم) افسوس

ما از این سؤال و جواب درمی‌یابیم که چون آن زمان، جنگ صفین در میان بود، علی علیه السلام سائل را متوجه موضوع روز کرد، سؤال او را که راجع به سی سال پیش بوده غیر مهم و غیر مفید دانست، پاسخی مختصر داد و داستان مهمتر را ریاست‌خواهی و خودمحوری معاویه دانست، پس اگر علی علیه السلام امروز در میان ما بیاید و ما داستان جنگ صفین را از او پرسیم، خواهد فرمود: ... داستان مهم امروز که انسان نمی‌داند بخندد یا بگرید، این است که مسلمین جهان، با وجود یک میلیارد جمعیت و داشتن بهترین دین و بهترین زبان و بهترین منابع حیاتی و مناطق سوق‌الجیشی (۳۳) و سوابق درخشان و آن چنان عزت و سیادت، بین که چگونه زیر دست مشتی صهیونیست شده‌اند و همگان نیز می‌دانند که بزرگ‌ترین علت؛ بلکه تنها علت این است که: مسلمین واحد به دول و مذاهب متعدّد تقسیم شده‌اند و در میان آنها اختلاف و پراکندگی پیدا شده است و اگر بخواهند عزّت و سیادت خود را بازیابند، باید متحد و متفق شوند، ولی باز هم مسامحه می‌کنند و هر چه سیلی می‌خورند، بیدار نمی‌شوند، نمی‌دانم روز بیداری کی فرا می‌رسد «الیس الصبح بقریب»؟

۱۰- یکی از طرق ایجاد اتحاد و بستن راه پراکندگی و اختلاف، رعایت ادب در

کلام است. به نحوی که توفیر و احترام طرف بحث ملحوظ گردد و از سخنان گوینده، جسارت و اسائه ادب استشمام نشود؛ که سخن گوینده هر چند قرین حق و عدالت باشد، هرگاه در قالب تعبیر و خشونت القا گردد، مطلوب و مقبول نیفتد، بلکه شاید صلح و صفا برهم زند و ایجاد تیرگی و کدورت نماید. علی علیه السلام در این باره سخنان بسیاری دارد:

- ۱- از علامات مردم باتقوا، اینست که از دشنام دوری می‌کنند و گفتارشان ملایم است. (۳۴)
- ۲- از گفتن سخن زشت و ناهنجار بپرهیزد که دل را پر از خشم و کینه کند. (۳۵)
- ۳- سخن نرم گفتن عبادت است. (۳۶)
- ۴- هرزه‌گوئی مرگ‌آور است. (۳۷)
- ۵- زیبا سخن گوئید تا پاسخ زیبا شنوید. (۳۸)
- ۶- تیزی زبان از تیزی شمشیر برنده‌تر است. (۳۹)
- ۷- زبانت را به سخن ملایم و سلام کردن، عادت ده تا دوستانت زیاد و کینه‌ورانت کم شوند. (۴۰)
- ۸- بسا جنگی که از گفتن یک کلمه برپا می‌شود. (۴۱)
- ۹- کسی که گفتارش ملایم باشد، محبتش لازم شود. (۴۲)
- ۱۰- بدزبانی ارزشش را می‌کاهد و برادری را فاسد می‌کند. (۴۳)
- ۱۱- روش دونان زشتی کلام است. (۴۴)
- ۱۲- زبان ترازوی انسانیت است. (۴۵)

در میان مباحثات و مکاتباتی که علماء

شیعه و سنی با یکدیگر داشته‌اند، آنهایی مفید و ثمربخش بوده است که در آن لحن ملایم اتخاذگشته و رعایت ادب در بحث را نموده‌اند.

یکی از آنها مکاتباتی است که میان دانشمند بزرگ شیعه «سید عبدالحسین شرف الدین» با رهبر روحانیت مصر و شیخ «الأزهر» «شیخ سلیم بشری» واقع شده است. این مکاتبات پنجاه و پنج‌نامه است که هر یک از طرفین نوشته‌اند: شیخ سلیم سؤال می‌کند و سید شرف‌الدین پاسخ می‌دهد - جزاهما الله عن الاسلام خیر الجزاء - این کتاب به نام «المراجعات» دارای یکصد و ده نامه و یک مقدمه است و بارها به لغت عربی، فارسی، انگلیسی و اردو، به چاپ رسیده است.

برای نشان دادن رعایت ادب طرفین، در مباحثات دینی، نخستین نامه‌ای را که طرفین بحث نوشته‌اند به اختصار ذکر می‌کنم، نامه اول را «شیخ سلیم» در تاریخ ۲۹ ذیقعد ۱۳۲۹ می‌نویسد و اینگونه آغاز می‌کند:

درود و رحمت و برکت خدا بر علامه شریف «سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی»، در گذشته حقایق شیعه را درک نکرده‌ام، زیرا با آنان هم صحبت نشده بودم، بسیار مایل بودم که با بزرگان شیعه به صحبت پردازم و با عوام شیعیان نیز صحبت کنم و عقاید آنانرا به دست آورم. اکنون که خداوند توفیق عنایت فرمود که به ساحل



دریای علم شما دست یابم و تشنگی خود را
بزدایم، امیدوارم خدای مهربان با آب
خوشگوار علم شما مرا سیراب کنند... من
قبلاً می‌شنیدم که شما شیعیان معتقدید که از
برادران سنی خود کناره‌گیری می‌کنید و با
وحشت با آنان زندگی می‌کنید، من شنیده
بودم... من شنیده بودم... ولی شما را مرد
خوش صحبتی یافتم که در مباحثه دقیق
هستید. میل به نیکی دارید، در شوخی
نمودن لطیف هستید و شرافت خود را هم
حفظ می‌کنید... و با این روش اخلاقی، شما
شیعیان، شایسته همیشینی و آرزوی هر
ادیبی هستید... اگر اجازه فرمایید که در
دریای موج علمت غوطه‌ور گردم، مسائل
دقیق و مشکلی که از مدت‌ها پیش در فکرم
ریشه دوانیده است حل کنم و اگر هم اجازه
نفرمائید به میل و اختیار شماست.

من در این بحث به فکر اظهار لغزش یا
جستجو از بدیها نیستم، من به فکر سرزنش
نمودن یا آزار رسانیدن نیستم؛ بلکه خواهان
حقیقت که گم‌شده من است می‌باشم. اگر
حقیقت به دست آمد، شایسته متابعت است
وگرنه به شعر زیر عمل می‌کنم:

نحن بما عندنا وانت بما

عندک راض و الراى مختلف

ما به آنچه عقیده داریم و شما به آنچه عقیده
دارید خوشنودیم، با وجود آنکه آراء و افکار ما
مختلف است.

اگر اجازه فرمائید صحبت را از امامت

خاصه و امامت عامه شروع کنیم و قبلاً از هر
لغزشی پوزش می‌خواهم.

سید شرف الدین در پاسخ چنین
می‌نویسد:

درود و رحمت و برکت خدا بر مولای
ما شیخ الاسلام مرا به نامه‌ی مهرانگیز خود آن
قدر مورد لطف قرار دادی که زبان از
سپاسگزاری آن عاجز است و نمی‌توانم
قسمتی از وظائف خود را در تمام عمر
انجام دهم، آرزوهای خود را پیش من
یافته‌ای و توجه به من نموده‌ای در صورتی
که خود قبله‌گاه امیدواران و پناه بیچارگان
هستی. من از سوره بر پشت اسب آرزو
نشته‌ام و به منظور دیدار شما آمده‌ام و در
پناه شما بار سفر به زمین افکندم تا از علم
شما استفاده کنم و از فضائل شما قطراتی به
دست آورم و به امید آن روزی هستم که با
امید زنده و آرزوی برآورده - به خواست
خدا - از پیش شما بازگردم، شما در سؤالات
خود مجاز هستید، امر بفرمائید، نهی کنید،
از هر چه مایلید پرسید، فضل مخصوص
شما است، گفتار شما حق است و حکم شما
عدل و السلام علیک.

به راستی اگر در این چهارده قرن که بر
مسلمین گذشته و ده‌ها چنین چهارده قرن
دیگر هم بگذرد و مباحثات شیعه و سنی در
چنین محیطی با صفا و به وسیله چنین مردانی
با اخلاص، صورت گیرد آیا نزاع و درگیری
پیدا می‌شود؟ آیا حقیقتی پوشیده می‌ماند؟

و آیا تهمت و افترائی صورت می‌گیرد؟ هرگز.

برخورد شایسته و مؤدب دیگری که در نیم قرن پیش، میان علماء شیعه و سنت پیش آمد و در سطح وسیعی حدود ربع قرن طول کشید، موضوع «دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه» است. در این انجمن فرهنگی اسلامی، از دانشمندان بزرگ سنت، «شیخ عبدالمجید سلیم»، بزرگ مفتی مصر و «شیخ حسن البناء» مؤسس و رهبر اخوان المسلمین علامه شهیر، «شیخ محمد شلتوت» و از علماء شیعه «آية الله بروجردی» بزرگ مرجع تقلید شیعیان ایران و آیت الله «محمد حسین آل کاشف الغطا» از مراجع نجف اشرف و «آية الله سيد شرف الدين» مزبور شرکت داشتند، که از برکت این اقدام مجالسی در قم و مشهد و قاهره و سایر نقاط تشکیل شد و دانشمندان فریقین دور هم نشستند، تفرقه‌ها به وصال و وفاق گرائید و تهمت‌ها از میان برخاست. شیعیان دانستند که اهل سنت به اهل بیت پیغمبر ﷺ ارادت دارند و اهل سنت دانستند که شیعیان قرآن دیگری ندارند و علی‌السلام را پیغمبر نمی‌دانند و با روشن شدن موارد خلاف، بسیاری از اختلافات از میان برخاست، اختلافاتی که سیاست‌های بیگانه برای بهره‌برداری خویش، القا کرده بود و سالی یکی و دو نادان را آلت دست خود می‌کرد که فتنه‌انگیزی آنها را به عنوان ردّ شیعه یا

سنّی بنویسند یا دانشمندان آنها، به عنوان مستشرق بیایند و سنّی را بهتر از شیعه بدانند و مانند «گلدتسیهر» تکیه کلامش را «اسلام شیعه» و «اسلام سنّی» قرار دهد تا دو اسلام درست کند، در صورتی که خود او نه به شیعه عقیده داشت و نه به سنّی.

با نزدیک شدن دانشمندان به یکدیگر، بسیاری از مشکلات حل شد و اختلافات از میان رفت، شیخ «الازهر» فتوای خود را مبنی بر اینکه مذهب شیعه مانند سایر مذاهب اسلامی قابل اتباع است صادر کرد و کرسی تدریس مذهب تشیع در دانشگاه «الازهر» پیشنهاد شد، بعد از دو سال از تأسیس «تقريب» مجله علمی و دینی «رسالة الاسلام» تأسیس گردید و نویسندگان بزرگ شیعه و سنّی در آن به نشر افکار علمی و اصلاحی خود پرداختند. این مجله گنجینه‌ای بود از مقالات علمی، ادبی، اخلاقی، تاریخی، فقهی، فلسفی و اصلاحی، و از همه مهمتر سلسله مقالاتی بود که به عنوان تفسیر قرآن کریم، به قلم مفسّر بزرگ «شیخ محمود شلتوت» نوشته می‌شد، و در آن حقیقت تفسیری بود دور از تعصّب فرقه‌ای. در این مجله نیروی ایمان و اخلاص علماء اسلام به خوبی مشاهده می‌شود و بسی قابل استفاده شده است.

۱۱- در مجالسی که به عنوان وحدت تشکیل می‌گردد، هر چند گوینده و نویسنده قصدش این باشد که در آخر بحث، اتفاق و

اتحاد را نتیجه گیرد و اختلافات را مردود شمارد، لیکن تشریح و توضیح اختلاف، اثر سوء خود را در دل خوانندگان و شنوندگان می‌گذارد و مقصود سیاست‌های بیگانه تحقق می‌یابد. شاید برخی از خوانندگان و شنوندگان، تابع احساسات و عواطف باشند و اثری که توضیح اختلافات در روح آنان باقی می‌گذارد، با نتیجه‌گیری آخر بحث، زایل نگردد، مانند فیلم‌هایی که در مدت یک ساعت راه‌های خیانت و جنایت را مو به مو با تمام فوت و فن‌های دقیق و ظریفش به صحنه می‌آورد و ارائه می‌دهد، سپس در آخر به مدت کوتاهی، زندانی شدن و گرفتار آمدن جانی را نشان می‌دهد. تجربه نشان داده است، خطوطی که از صحنه اول بر دل باقی می‌ماند، چنان عمیق و پررنگ است که پاک‌کن ضعیف و کم‌رنگ صحنه دوم تأثیر چندانی روی آن ندارد، این نکته در مقالات عالمانه «رسالة الاسلام» رعایت شده و دلیل ما از نهج البلاغه در این مورد همان ادله شماره ۹ این مقاله است.

در خاتمه مقال می‌خواهم به دو امر اشاره کنم که به عقیده نگارنده در بیش‌تر موارد، اتهام است نه حقیقت: اتهامی است به شیعیان و اتهامی دیگر به اهل سنت، خوشبختانه در این مورد هم شواهد بسیاری از نهج البلاغه داریم که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- شیعیان را متهم می‌کنند که ایشان با

وجود اینکه علی بن ابیطالب (علیه السلام) را امام و پیشوای مفترض الطاعة خود می‌دانند و با وجود اینکه اختلاف آنها با اهل سنت نتیجه و مولد طرز برخورد آن حضرت با خلفاء ثلاثه پیش از خود می‌باشد، اینان در مقام قضاوت نسبت به مقام و شخصیت آن سه تن، مانند خود آن حضرت نیستند، یعنی در این قضاوت زیاده‌روی می‌کنند و از خود حضرت علی (علیه السلام) داغتر و تندتر و عصبانی‌تر جلوه می‌کنند و خلاصه حاضر نیستند بگویند قضاوت ما درباره آنان همان قضاوت امام و پیشوای ماست. علی (علیه السلام) مدت ۲۳ سال در حیات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ۲۵ سال بعد از وفات آن حضرت، با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت، زیرا دو تن پدر زن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و دو تن داماد آن حضرت بودند، در همه جنگ‌ها و شوراها و مسائل اسلامی و رفت و آمدهای خانوادگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نام این چهار تن دیده می‌شود، ابوبکر حضرت زهرا را برای علی (علیه السلام) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خریدن جهیزیه می‌شود، عمر در زمان خلافتش بارها با علی بن ابیطالب مشورت می‌کند و یا بدون درخواست او علی (علیه السلام) نظر خود را بیان می‌کند و عمر تصدیق می‌نماید، سه مورد از این مشورتها و اظهار نظرها در نهج البلاغه به تفصیل آمده است. (۴۶) حتی در تاریخ بیش از چهل بار نقل شده است که

عمر بعد از شنیدن رأی آن حضرت گفت:
لولاک لافتضحنا، (۱۷) لولا علی لهلک
عمر، مابقیة لمعضلة لیس فیها
ابوالحسن و مانند این کلمات.

نسبت به عثمان که علی بن ابیطالب
دلسوزی و خیرخواهی بیشتری می‌کند:
چون مردم بر او می‌شورند، عثمان پیغام
می‌دهد که آن حضرت از مدینه خارج شود،
زیرا گمان می‌کند چون مردم علی را
می‌خواهند با او مخالفت می‌کنند. علی علیه السلام
می‌پذیرد و از مدینه خارج می‌شود، حتی
این عمل چند بار تکرار می‌شود، یک بار
نزد عثمان می‌رود و به او چنین می‌گوید:

مردم پشت سر من اجتماع کرده‌اند و مرا
میان تو و خود به سفیری فرستاده‌اند، به خدا
نمی‌دانم به تو چه بگویم؟! من چیزی
نمی‌دانم که تو از آن بی‌خبر باشی و ترا به
راهی راهنمایی کنم که آن را شناسی، آنچه
ما می‌دانیم تو می‌دانی، ما مطلبی را پیش از
تو یاد نگرفته‌ایم که ترا از آن آگاه سازیم و
در موردی خلوت نکرده‌ایم تا آن را به تو
رسانیم. آنچه را ما دیدیم و شنیدیم، تو هم
دیدي و شنیدی و در مصاحبت رسول خدا
بودی چنانکه ما بودیم، ابوبکر و عمر به
عمل کردن به حق از تو سزاوارتر نبودند، تو
از جهت خویشاوندی با رسول خدا از آن دو
نزدیک‌تری، تو به مقام دامادی آن حضرت
رسیدی و آنها نرسیدند، ترا به خدا درباره
خویش بیندیش، تو نابینا نیستی تا بینایت

سازیم و نادان نیستی تا دانایت کنیم... از
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: روز قیامت
امام ستمگر را بیاورند بدون یاور و
عذرخواه، سپس در آتش دوزخش افکنند تا
مانند سنگ آسیا در دوزخ بچرخد... مباد که
امام مقتول این امت باشی که با قتل او باب
کشتار و خونریزی تا روز قیامت باز
می‌شود، امر اسلام بر امت مشتبّه می‌شود و
فته‌ها بر می‌خیزد، حق را از باطل تشخیص
نمی‌دهند و در موج آشفته‌گی غرق می‌شوند
(تا آنجا که کلمه پیراهن عثمان شعار و مظهر
هر آشوب و فساد می‌شود) مبادا که هنگام
پیری و سپری شدن عمر، آلت دست مروان
باشی که ترا به راهی که می‌خواهد بکشد.

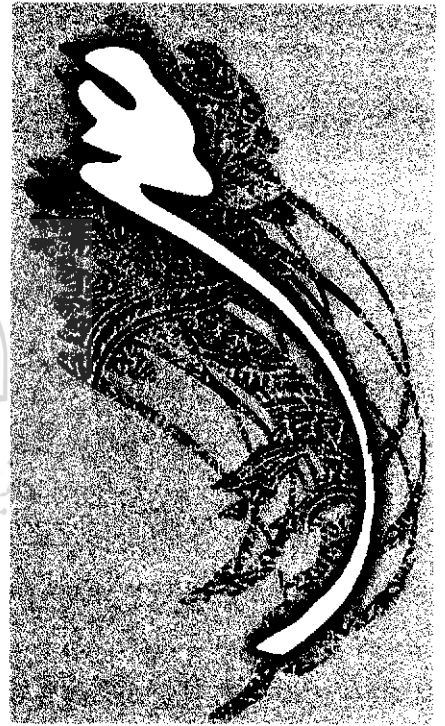
درست است که ما بعد از گذشت ۱۴
قرن و دخالت تعصبات بیجا و حب و
بغض‌های ناروای تاریخ‌نویسان و روایت
سازان، نمی‌توانیم چهره واقعی خلفاء
راشدین و روابط آنها را درک کنیم؛ زیرا
این عوامل حقایق را دستکاری و تحریف
می‌کند، ولی خوشبختانه در قرآن و
نهج‌البلاغه و احادیث و تواریخ مورد اتفاق
فریقین، مواضع روشن بسیاری یافت
می‌شود که با خالی کردن ذهن از القائات
محیط، می‌توان حقیقت را پیدا کرد، البته
اشکال بزرگ در همان تخلیه و تصفیه ذهن
است، مثلاً همراه بودن ابوبکر با پیغمبر اکرم
صلوات الله علیه از مسلمیات نزد شیعه و
اهل سنت است که قرآن مجید و اخبار و

تاریخ مورد قبول طرفین هم آنرا تصدیق می‌کند؛ لیکن همین امر مسلم و مقطوع حتی نزد علماء بزرگ به دو نحو متناقض مورد توجه واقع می‌شود. دانشمندان سنت آنرا دلیل فضیلت و امتیاز ابوبکر دانسته‌اند و دانشمندان شیعه برعکس، در صورتی که حقیقت یک چیز است و تنها تعصب و تقلید و اخبار جعلی انباشته شده در ذهن است که پرده روی حقیقت می‌افکند و حتی دانشمندان را دچار حیرت می‌کند.

۲- و اما اتهامی که به اهل سنت مربوط می‌شود اینست که: جریان درگیری و نزاع میان شیعه و سنی و بلکه سران و پیشوایان آنها حدود چهارده قرن است که ادامه دارد. در این جریان یک گروه همواره دارای قدرت و سلطه و حکومت بوده‌اند و به فکر ریاست و خودمحوری و برتری‌جویی، اینان همواره برای رسیدن به مقاصد خویش از زورگوئی و تزویر استفاده کرده، زندان می‌کردند و شکنجه می‌دادند و تبعید می‌کردند و می‌کشتند و تظاهر به اسلام را هم وسیله رسیدن به این مقاصد کرده بودند و با این عمل، اسلام را از محتوای اصلی خود خالی می‌کردند. در برابر این دسته، گروهی دیگر از مسلمین بودند که همواره به فکر حفظ اسلام و کلمه توحید و وحدت کلمه بودند، اینان برای بقاء اسلام و وحدت مسلمین سکوت می‌کردند، از حق مشروع خود می‌گذشتند، زندان و شکنجه و شهادت

را تحمل می‌کردند؛ تا اسلام عزیز، زنده و سرفراز باشد، جانبازی و ایثار و فداکاری آنها تا سرحد وقایع عاشورا در تاریخ به چشم می‌خورد، بعد از عاشورا فرزندان امام حسین (علیه السلام) را می‌بینیم، مانند زین العابدین و امام باقر و صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام تمام عمر خود را صرف دعوت به اسلام و تبلیغ اسلام و نشر و توسعه آن می‌کردند، گاهی به صورت دعا و مناجات با خدا، گاهی به صورت تفسیر قرآن و گاهی به صورت بیان احادیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و گاهی به صورت مناظره و احتجاج و کتب احادیث موجود است. امام سجاد در خانه‌ای محقر، روی گلیمی ساده در گوشه مدینه نشسته بود. امام باقر و صادق هم به همان منوال، کشاورزی می‌کردند و با کدیمین و عرق جبین لقمه نانی به دست می‌آوردند و بقیه اوقات خود را به نشر معارف اسلام و تربیت شاگردانی بر اصول مکتب واقعی اسلام مصروف می‌داشتند. شهید اول و ثانی و ثالث و رابع را می‌بینیم که به جرم دفاع از اسلام، به جرم نشر معارف علوی و جعفری، زندان می‌روند، بدنشان با تازیانه خاردار قطعه قطعه می‌شود، سرشان را از بدن جدا می‌کنند و بدنشان را می‌سوزانند و خاکسترشان به باد می‌دهند. ابن سگیت را می‌بینیم که به جرم دوستی نوادگان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) زبانش را از پشت سر بیرون می‌آورند و زیر لگد شهیدش می‌کنند، در

صورتی که هر یک از اینان از دانشمندان بی نظیر عصر خویش بوده اند، بلکه کتاب لمعه و شرح لمعه شهیدین ۷۰۰ سال است که نظیرش نیامده است و خلاصه از نظر این گروه چه سران و چه پیروان، عزیزتر از جان و مال و شخصیت و خانواده و تمام شؤون زندگی، اسلام بود و معارف اسلام، قرآن



بود و آیات قرآن، پیغمبر بود و فرزندان و نوادگان پیغمبر، آنهایی که متعهد بودند و راه جد بزرگوار خود می پیمودند، و گروه دیگر عزیزتر از همه چیز در نظرشان مقام بود و شخصیت، تن پروری بود و استراحت و حمایت از فرزندان، اگر چه مانند یزید و ولید باشند.

اکنون اتهامی که به اهل سنت زده

می شود، اینست که: اینان همواره از این گروه یعنی صاحبان قدرت و سلطه و حکومت حمایت کرده و می کنند و گروه دیگر را به کلی از نظر دور می دارند و هیچ گونه اعتناء و توجهی به آنان ندارند، هر چند نوادگان پیغمبرشان باشند. تهمت زندگان می گویند اهل سنت از صحابه و تابعین به احترام نام می برند حدیث و روایت و تاریخ نقل می کنند و به قول آنها استناد می نمایند، ولی به اقوال علی و فاطمه و فرزندانشان اعتنائی ندارند، در کتابخانه های ایشان تفاسیر و کتب رجال و حدیث شیعه چون قال الباقر و قال الصادق دارد، وجود ندارد. معاویه را می ستایند، تنها برای اینکه غلبه کرد، دربار و تشریفات داشت، گنجینه و جواهر داشت، و از علی نام نمی برند برای اینکه، لباس کهنه داشت، خانه محقر داشت، بیت المال را میان خود و فرزندان و تمام مسلمین بالسویه تقسیم می کرد. دشمن مستکبرین بود و یاور مستضعفین، برای ربودن خلخال زنی بی سرپرست، پرخاش می کند و به استنادارش که لقمه چربی خورده است، نامه عتاب آمیز می نویسد، به برادرش «عقیل» که سهم بیشتری از بیت المال می خواهد، آهن تفتیده نشان می دهد و آتش دوزخ را به یاد می آورد.

البته این از عادات و خصال نکوهیده انسان است که چون خود را ضعیف و زبون می بیند و می خواهد در این جهان پهناور

تنها نباشد، و در برابر حوادث و مشکلات پناه و ملجای داشته باشد، راه عاقلانه را در پناه بردن و تحت حمایت قرار گرفتن می‌بیند، و پیداست که پناهندگی به قدرتمند بهتر از پناهندگی به ضعیف و مستضعف است. بلکه از ضعیف و مستضعف باید دوری و بدگوئی کند، لیکن این گرایش و گریز تا زمانی است که انسان خام و بی تجربه باشد، تربیت نیافته و غیر مهذب باشد، شجاعت و شهامت خدادادی خود را فراموش کرده باشد، کرامت ذات و شرافت نفس و مناعت طبع خود را باور نکرده باشد، ولی زمانی که به این پایه رسید، زیر پرچم حق و عدالت می‌رود و پیرو حقیقت و انصاف می‌شود، در هر مرکزی که پیدا شود، چه ضعیف و مستضعف باشد یا قدرتمند و صاحب حکومت. در تحقیقات و پیور علوم

چنانکه گفتیم این نسبت اگر به طور کلی باشد، اتهامی بیش نیست، زیرا در میان اهل سنت کسانی را می‌بینیم که نه تنها به علی بن ابیطالب علیه السلام توجه دارند، بلکه او را اعلم و افضل صحابه می‌دانند و بیشتر آنها یزید را ظالم و امام حسین و یارانش را فداکار و مظلوم می‌شمارند، از بنی امیه و بنی عباس ستمگر و از حجاجیان خونخوار تبزّی می‌جویند، قاتلین شهداء اربعه شیعه را نمی‌ستایند و همه آن جانیان را سنی نما می‌خوانند نه سنی، فتوای امام صادق را در کنار فتوای ابوحنیفه و مالک می‌گذارند و

لااقل در کشور مصر می‌خواهند کرسی فقه جعفری داشته باشند و حتی برخی از کتب شیعه هم در آنجا چاپ و منتشر می‌شود، همچنین اتهام نسبت به شیعه هم در این زمان حقیقت ندارد، زیرا دانشمندان شیعه کتاب شریف نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی علیه السلام و خلفاء ثلاثه دربردارد از معتبرترین کتب شیعه می‌شمارند و اخوالقرآش می‌دانند، بنابراین هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم می‌دارند، و آن را شرح و تدریس کرده و می‌کنند.

این گونه رجال در میان گروه شیعه و سنی، مردمی هستند مسلمان و متعهد، حرّ و آزاده، روشن بین و دوراندیش، با خلوص و بی‌ریا، شجاع و باصفا، که با کمال شهامت بندها و زنجیرهایی را که پدر و مادر و معلم و اجتماع بر فکر و اندیشه آنها گذاشته است پاره کرده، در فضای آزاد، فکر می‌کنند و خود را از اسارت تقلید می‌رهانند.

اینگونه مردم را، نان خوردن و زندگی کردن، ناخود آگاه به جانبی متمایل نمی‌کند. این گروه چه در میان شیعیان باشند و چه در میان سنیان، هنگامی که در اختلافات میان مذاهب فکر می‌کنند، این معنی را در نظر دارند که اگر آنها هم در میان مذاهب دیگر رشد می‌کردند، ابتدا مانند آنها فکر می‌کردند، و اختلافات مذاهب را با توجه به

این نکته بررسی می‌کنند و در نتیجه فکر و اندیشه خود را از محیط اجتماعی خویش بیرون کشیده، در فضائی آزاد و بی‌آلایش می‌برند.

خلاصه اگر این اتهامات و حساسیت نشان دادن در برابر اختلافات، در میان پدران و اجداد این ملت بوده است، اکنون دیگر همه مسلمین بیدار و هوشیار شده‌اند، نه این اتهامات را می‌پذیرند و نه نسبت می‌دهند. اکنون همگی فهمیده‌اند که اگر بخواهند بر دشمن مشترک خود پیروز شوند، جز با وحدت و اتفاق واقعی ممکن نیست و به خوبی دریافته‌اند که اگر فقط یکدیگر را برادر بخوانند و باز بوی اتهامات و اختلافات در اعماق دل استشمام شود، اتحاد واقعی تحقق نخواهد یافت و پیروزی بر دشمن مشکل و بلکه ناممکن می‌شود. مثلاً یکی از طرفندهای دشمن مکار اینست که در کشوری که شیعه و سنی وجود دارد، ابتدا فقط به یکدسته از آنها امتیازی، در زندگی اجتماعی می‌دهد و در کناری به نظاره می‌نشیند. اگر اتحاد واقعی در میان نباشد، دسته امتیاز گیرنده نمی‌گویند چرا این امتیاز را به برادران ما نمی‌دهید، سپس دسته دیگر یا خودشان برمی‌خیزند و یا دشمن آنها را تحریک می‌کند و درگیری شروع می‌شود.

خلاصه و نتیجه سخن ما در این مقال اینست که طبق دستور مؤکد و مکرر

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، مسلمین نباید از اختلافات سران خود، در چهارده قرن پیش سخن به میان آورند، تا چه رسد به اختلافاتی که بعداً در میان آنها پیدا شده است.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«سران شما مرده‌اند و نزد خدای عادل محاکمه می‌شوند.»

یعنی شما بهشت و دوزخ برای آنها معین نکنید. شما مسائل روز خود را مطرح کنید، پرداختن به آن مسائل برای شما سودی ندارد، مگر برای معدودی از محققان علم رجال و تاریخ، برای نتیجه گرفتن از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله از واسطه موثق که در این عصر منحصر به فقیهان و مفتیان و مراجع تقلید است، یا برای باقی ماندن حقایق تاریخی، که آن هم منحصر به معدودی از محققان و تاریخ‌نویسان است، در سطح بسیار عالی و مترقی‌ش، یعنی کسانی که همت خود را از یک قرن و دو قرن بالاتر برده، تا چهارده قرن برسانند، غیر از این دو دسته، مسلمین دیگر باید در برابر عقاید مخصوص به مخالفین خود بی‌تفاوت باشند، حساسیت نشان ندهند و هر مسلمانی باور کند که دیگران هم، انسانهایی مانند او هستند و مانند او فکر و اندیشه دارند و مانند او در گزینش و انتخاب مذهب آزاد می‌باشند و همانگونه که او مذهب خود را با ادله قطعی و مسلم، و براهینی غیرقابل خدشه و انکار،

صحیح، حق و صواب می‌داند، دیگران هم
مذهب خود را با همان‌گونه از ادله و براهین،
حق و صواب می‌دانند، چنانکه دانشمندان
طراز اول طرفین این‌گونه ادعا می‌کنند و بعد
از بحث و مناظرات طولانی غالباً می‌گویند:
«انا و ایاکم لعلی هدیٰ او فی ضلال
مبین» مانند مباحثه سید شرف‌الدین و شیخ
سلیم مصری، مگر اختلاف در امر خلافت و
امامت چه فرقی با اختلاف در مسائل علمی
دیگر دارد؟!!

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۲، ص ۲۱۲.
- ۲- سورة آل عمران / ۱۰۳.
- ۳- سورة انفال / ۴۶.
- ۴- سورة حجرات / ۹.
- ۵- سورة انبیاء / ۹۲ و سورة مؤمنون / ۵۳.
- ۶- مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم
کمثل الجسد الواحد. اذا اشتكى منه عضو تداعى له
سائر الجسد بالسهر و الحمى. صحیح بخاری، ادب.
ص ۳۷: صحیح مسلم، ص ۶۶: مسند احمد بن
حنبل، ج ۴، ص ۲۷۰.
- ۷- تحریف سعدی اینست که «مؤمنین» را به «بنی
آدم» تغییر داده است، بنی آدم تمام افراد بشر را شامل
می‌شود، در صورتی که در میان افراد بشر گروه‌هایی
مانند نژادپرستان ضد بشر پیدا می‌شوند که نمی‌توان
آنها را اعضاء یک پیکر دانست، تنها اهل ایمانند که به
اقتضاء عقیده و ایده خود همه اهل ایمان را برادر
خود می‌دانند.

۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۹- من فارق الجماعة شيراً فمیتته جاهلیة صحیح
بخاری: باب فتن ص ۲، صحیح مسلم: باب اماره،
ص ۵۳.

۱۰- قال رسول الله ﷺ الا اخبرکم بافضل من درجة
الصلاة و الصيام و الصدقة؟ قالوا: بلی. قال اصلاح
ذات البین و فساد ذات البین هی الحاققة؛ صحیح
بخاری، ج ۱، ص ۹۱: سنن ابی داود، ص ۵۰: موطأ
مالک، ص ۷: مسند احمد، ج ۶، ص ۴۴۵.

۱۱- سورة آل عمران / ۱۰۳.

۱۲- قد صرفت نحوه افشدة الابرار... نهج البلاغه،
خطبه ۹۶، ص ۱۴۱.

۱۳- فصذع بما امر به و بلغ رسالات ربه... نهج البلاغه،
خطبه ۲۳۱، ص ۳۵۳.

۱۴- الى ان بعثت الله سبحانه محمداً رسول الله ﷺ
لانجاز عذته... نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۴.

۱۵- نهج البلاغه، خطبه ۴۰، ص ۸۲.

۱۶- و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق
الوالی علی الرعية... نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲،
ص ۲۹۶.

۱۷- واحذروا ما نزل بالامم قبلكم من المثلات بسوء
الافعال و ذمیم الاعمال... نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲،
ص ۲۹۶.

۱۸- سورة انفال / ۶۳.

۱۹- و ان الله سبحانه لم يعط احداً بفرقة خيراً
ممن مضى، و لا ممن بقى، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶،
ص ۲۵۵.

۲۰- فايأکم و التلون فی دين الله فان جماعة فيما
تکرون من الحق... نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲۱. والزأمر السواد الاعظم فان يدالله على الجماعة... خطبة ۱۲۷، ص ۱۸۴.

۲۲. سوره ی بقره / ۱۹۱.

۲۳. فاجتمع القوم على الفسقة و افترقوا عن الجماعة... خطبة ۱۲۷، ص ۲۰۵.

۲۴. استأثر فأساء الاثرة و جزعتم فاستام الجزع، خطبة ۳۰، ص ۷۳.

۲۵. بلى كانت فى ايدنا فذك من كل ما اطلته السماء... رساله ۴۵، ص ۴۱۷.

۲۶. حکم الله انتظر فيکم. نهج البلاغه، خطبه ۴۰، ص ۸۳.

۲۷. و لها بعد حرمتها الاونى و الحساب على الله تعالى. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶، ص ۱۲۸.

۲۸. نهج البلاغه، مکتوب ۵۵، ص ۴۴۷.

۲۹. همبستگی مذاهب اسلامی، تألیف عبدالکریم بی آزار شیرازی، ص ۲۰۷ به نقل از شماره چهارم

سال سوم «رسالة الاسلام» ص ۴۳۴.

۳۰. نهج البلاغه، مکتوب ۷۸، ص ۴۶۶ و ليس رجل - فاعلم - احرص على جماعة امة محمد ﷺ و الفتها منى...

۳۱. و قام اليه رجل من اهل السواد عند بلوغه الى هذا الموضوع من خطبته فتناوله كتاباً... نهج البلاغه، خطبة ۳، ص ۵۰.

۳۲. و قد سأله: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و انتم احق به؟ فقال... نهج البلاغه، خطبة ۱۶۲، ص ۲۳۱.

۳۳. مانند: ۱- جیل الطارق بین اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه ۲- کانال سوئز بین مدیترانه و بحر

احمر ۳- باب المندب بین دریای احمر و اقیانوس هند
۴- تنگه هرمز بین خلیج فارس و دریای عمان ۵- تنگه ماکالا بین اقیانوس هند و دریای چین ۶- تنگه بسفر بین دریای سیاه و مرمرة ۷- تنگه داردانل بین دریای مرمرة و اژه (قسمتی از مدیترانه).

۳۴. بعداً فتحته، لینا قوله، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۵.

۳۵. ایاک و مستهجن الکلام، فانه یوغر القلب، غرر و درر آمدی، شرح آقا جمال خوانساری ۲۹۸/۲.

۳۶. ان من العبادۃ لین الکلام، غرر و درر، ۴۹۷/۲.

۳۷. الهذریاتی على المهجة، غرر و درر، ۳۳۲/۱.

۳۸. اجملوا فی الخطاب، تسمعوا جمیل الجواب، غرر و درر، ۲۶۶/۲.

۳۹. حداللسان أمضى من السنان، غرر و درر، ۴۰۳/۳.

۴۰. عود لسانک لبین الکلام و بذل السلام، یکشر محبوب و یقل میغضوک، غرر و درر، ۳۲۹/۴.

۴۱. رب خرب جنیت من لفظة، غرر و درر، ۶۶/۴.

۴۲. من لانت کلمته وجبت محبته، غرر و درر، ۱۹۳/۵.

۴۳. سوء المنطق یزدي بالقدر و یفسد الاخوة، غرر و درر، ۱۴۴/۴.

۴۴. سنة اللئام قبح الکلام، غرر و درر، ۳۳۹/۴.

۴۵. اللسان میزان الانسان، غرر و درر، ۳۳۹/۱.

۴۶. مورد اول خطبه ۱۳۴ «و قد توکل الله لاهل هذا الدين با عزاز الحوزة و ستر العورة...» مورد دوم، خطبه ۱۴۶ «انّ هذا الامر لم یکن نصره و لاخذلانه بکثرة و لاقلّة...» مورد سوم، حکمت ۲۷۰ «ذکر عند

عمرین الخطاب فی ایامه حلی الکعبة و کثرته...»

۴۷- حکمت / ۲۷۰.